



علل اطاله دادرسی و راهکارهای جلوگیری از آن

علل اطاله دادرسی و راهکارهای جلوگیری از آن عنوان مقاله‌ای است از محمداسماعیل عبادی، رئیس شعبه ۲۱۶ مجتمع قضایی شهید مفتاح که قسمت اول آن در شماره پیشین ماهنامه قضاوت منتشر شد. در آن بخش به موضوعاتی از جمله بیان مسأله و اهمیت آن، روش تحقیق، سوابق تحقیق، علل اطاله دادرسی، نقض دستگاه‌ها و نهادهای مرتبط با دادگستری، نقش کارمندان اداری، علل مرتبط با آیین دادرسی و مواردی دیگر مطرح شد. آن‌چه می‌آید قسمت دوم این مقاله است.

سیستم ثبت دادخواست در محاکم ما به صورت «ثبت در دفتر دادخواست‌ها» می‌باشد یعنی هنوز از سیستم دفتری و قدیمی استفاده می‌شود. البته در برخی از موارد دیده شده است که از رایانه نیز استفاده می‌شود که این امر باید گسترش پیدا کند. یعنی یک شبکه واحد رایانه‌ای در محاکم وجود داشته باشد که یک سابقه روشن از رجوع هر شخص به دادگستری، در هر دعوی را نشان دهد. این شبکه اطلاع‌رسانی رایانه‌ای مشخص می‌کند که هر شخص چه نوع دعوی در کدام دادگاه اقامه کرده است که عندالاقضاء و در صورت طرح دعوی مشابه در حوزه قضایی

وکلای اصحاب دعوا (بند ۴) می‌پردازد.
بند اول- مشکلات سستی و فرسودگی بافت اداری «شروع رسیدگی در دادگاه مستلزم تقدیم دادخواست است. دادخواست به دفتر دادگاه صالح و در نفاذی که دادگاه دارای شعب متعدد است به دفتر شعبه اول تسلیم می‌گردد».^{۱۱}
«مدیر دفتر دادگاه پس از وصول دادخواست باید فوری آن را ثبت کرده، رسیدی مشتمل بر نام خواهان، خواننده، تاریخ تسلیم (روز - ماه - سال) با ذکر شماره ثبت به تقدیم‌کننده دادخواست بدهد و در برگ دادخواست تاریخ تسلیم را قید کند».^{۱۲}

■ **مبحث دوم - مسائل مرتبط با قضاوت**
در گفتار اول همچنین ما به نقش اشخاصی که در دادرسی دخالت دارند، از قبیل قضات، کارشناسان، وکلای و ماموران ابلاغ اوراق قضایی و... در ایجاد اطاله دادرسی می‌پردازیم.

■ **گفتار اول: مشکلات مقدماتی صدور رأی**
این گفتار که در ۴ بند ارائه می‌شود، به بررسی مشکلات سستی و فرسودگی بافت اداری (بند ۱)، مشکلات کارشناسی (بند ۲)، مشکلات ابلاغ اوراق قضایی (بند ۳) و اطاله دادرسی ناشی از حیل قانونی

امر نیز از علل طولانی شدن مدت دادرسی است. همان طور که در بند اول ماده ۲۶۲ ق. ج. آ. د. م آمده است:

«... اظهار نظر کارشناس باید صریح و موجه باشد». اگر نظریه کارشناسی صریح و شفاف نباشد. «در صورت لزوم تکمیل تحقیقات یا اخذ توضیح از کارشناس، دادگاه موارد تکمیل و توضیح را در صورت مجلس منعکس و به کارشناس اعلام و کارشناس را برای ادای توضیح دعوت می کند. در صورت عدم حضور، کارشناس جلب می شود. هرگاه پس از اخذ توضیحات، دادگاه کارشناسی را ناقص تشخیص دهد، قرار تکمیل آن را صادر و به همان کارشناس یا کارشناس دیگر محول می کند.»^{۱۳۳}

همین دعوت مجدد از کارشناس جهت توضیح یا صدور قرار تکمیل کارشناسی، به مدت چندین ماه، موجب به درازا کشیده شدن دادرسی می شود. لذا دادگاه باید امر مورد نظر را به کارشناسی واگذار کند که تخصص و تعهد کافی را در آن امر، داشته باشد تا از دعوت مجدد از کارشناس و صدور قرار تکمیل کارشناسی و در نتیجه طولانی شدن دادرسی جلوگیری به شود. بنابراین همان طور که در مقررات بالا ملاحظه کردیم، «نظریه کارشناسی» در جلب نظر قاضی بسیار مهم است و قاضی باید در انتخاب کارشناس بسیار دقت کند متأسفانه رویه محاکم در زمان کنونی خلاف این مطلب را نشان می دهد.

بند سوم - مشکلات ابلاغ اوراق قضایی

ابلاغ را می توان آگاه کردن مخاطب از مفاد ورقه قضایی طبق تشریفات قانونی تعریف کرد. با توجه به مواد ۳۰۳ و ۳۰۶ قانون جدید آیین دادرسی مدنی میان آثار ابلاغ با توجه به نوع آن (غیابی و واحوایی) تفاوت قائل شده است، ابلاغ رأی می توان به دو دسته تقسیم کرد.

ابلاغ واقعی، وقتی

محقق می گردد که ورقه قضایی، طبق تشریفات قانونی، به شخص مخاطب در مورد اشخاص حقیقی، یا به شخصی که صلاحیت وصول و دریافت دارد در مورد اشخاص حقوقی، توسط مأموری که قانوناً مسؤول اجرای امر ابلاغ باشد تحویل و رسید دریافت و مراتب گزارش شود. ابلاغ قانونی در مواردی محقق می شود که تسلیم اوراق به اشخاص مزبور ممکن نباشد و آگاه کردن آنها از مفاد ورقه طبق تشریفات دیگری در قانون پیش بینی گردید، انجام شود.^{۱۳۴}

همان طور که قبلاً گفته شد در دادگستری اداره ای به نام اداره ابلاغ، دایر گردیده است که کار ابلاغ اوراق قضایی را بر عهده دارد.^{۱۳۵} متأسفانه حالا مأموران

در راستای اجرای قرار کارشناسی، برخی از کارشناسان، با انگیزه های مختلف، از جمله پایین بودن میزان دستمزد کارشناسی، تبانی با اصحاب دعوا و... از حضور در جلسه دادگاه استکفاف می ورزند، و این خود یکی از دلایل طولانی شدن دعوا است. لذا همانطور که قانون معین کرده، «دادگاه باید کارشناس مورد وثوق را از بین کسانی که در رشته مربوط به موضوع صلاحیت دارند، انتخاب کند و در صورت تعدد آنها، به قید قرعه انتخاب می شود.»^{۱۳۶} «دادگاه حق الزحمه کارشناس را با رعایت کمیست و کیفیت و ارزش کار تعیین می کند.»^{۱۳۷} البته عدم حضور در مراجع صالحه در وقت مقرر، بدون عذر موجه تخلف است و مجازات آن درجه (۱) یعنی توبیخ با درج در پرونده کانون است.^{۱۳۸}

در برخی موارد که منافع بسیاری، در نتیجه تبانی کارشناس با اصحاب دعوا، عاید کارشناس می شود این ضمانت اجرا ناکافی می نماید.

همچنین مجازات «انجام کارشناسی و اظهار نظر با وجود جهات رد قانونی، انجام کارشناسی و اظهار نظر در اموری که خارج از صلاحیت کارشناس است. انجام کارشناسی و اظهار نظر بر خلاف واقع و تبانی. انجام کارشناسی و اظهار نظر با پروانه ای که اعتبار آن تمام شده باشد. افزایش اسرار و اسناد محرمانه، یا مال یا قبول خدمت مازاد بر تعرفه دستمزد و هزینه مقرر در قوانین یا دستورهای مراجع صلاحیت دار»^{۱۳۹} حسب مورد، محرومیت از اشتغال به امر کارشناسی رسمی از یک

تا سه سال (درجه ۵) یا محرومیت دائم از اشتغال به امر کارشناسی رسمی (درجه ۶) است.

«کارشناس باید در مدت مقرر نظر خود را کتباً تقدیم دارد، مگر این که موضوع از اموری باشد که اظهار نظر در آن مدت میسر نباشد. در این صورت به تقاضای کارشناس دادگاه

مهلت مناسب دیگری تعیین و به کارشناس و طرفین اعلام می کند.

در هر حال اظهار نظر کارشناس باید صریح و موجه باشد. هرگاه کارشناس ظرف مدت معین نظر خود را کتباً تقدیم دادگاه نکند، کارشناس دیگری تعیین می شود. چنانچه قبل از انتخاب یا اخطار به کارشناس دیگر، نظر کارشناس به دادگاه وصول شود دادگاه به آن ترتیب اثر می دهد و تخلف کارشناس را به مرجع صلاحیت دار اعلام می کند.»^{۱۴۰}

متأسفانه برخی از کارشناسان با دلایل واهی و دروغ پردازی و عنوان کردن مسائلی، از قبیل پیچیده بودن امر و... نظر قاضی پرونده را برای تمذید مهلت نظریه کارشناسی جلب می کنند که همین

دیگر، به علت اعتبار امر مختومه، از این عمل جلوگیری بعمل آید تا از صرف هزینه های زیاد و تصدیع اوقات دادگاه خودداری شود. امروزه برخی از جرایم به گونه ای طراحی شده اند که با وسایل سنتی نمی توان آنها را کشف کرد به عنوان مثال در کلاهبرداریهایی که به وسیله کامپیوتر انجام می گیرد اگر قضات و ضابطان به وسایل کامپیوتری آشنائی نداشته یا دسترسی به این وسایل نداشته باشند قطعاً در کشف چنین جرایمی بایستی زحمات زیادی متحمل شوند.

از این رو لازم است قوه قضاییه به منظور کشف سریع جرایم و رسیدگی به دعاوی مطروحه مجهز به تکنولوژی روز باشد. دادگاه ها با استفاده از آن، هر چه سریعتر به پرونده ها رسیدگی نموده، مانع اطاله دادرسی باشند برای این منظور در قانون به شرح زیر مجوزی پیش بینی شده است.^{۱۴۱}

به موجب ماده ۳۶ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب «دولت مکلف است در اسرع وقت امکان تهیه وسایل و تجهیزات لازم دادگاه های عمومی از قبیل محل استقرار، ملزومات وسایل نقلیه، دیگر لوازم و وسایل را فراهم کند و اعتبار مربوطه برای این وسایل و تجهیزات را در اختیار دادگستری قرار دهد».

بند دوم - مشکلات کارشناسی:

در بین اشخاصی که با قاضی، در ایجاد زمینه صدور رأی، همراهی می کنند، باید برای کارشناسان جایگاه ویژه ای قائل گردید. مسلم است که در شمار روز افزونی از اختلافات، قاضی نمی تواند درک دقیق و کاملی از موضوع، بدون مساعدت متخصصان امر داشته باشد. تحولات علم و صنعت در تمام زمینه های زندگی اقتصادی و اجتماعی و حتی خانوادگی، قاضی را به نوعی در قسمت قابل توجهی از دعاوی ملزم می کند که نظر یک یا چند متخصص را در پرونده مطالبه و مورد توجه و استناد قرار دهد، (پزشک، مهندس، متخصص آثار هنری، کارشناس خط، روان شناس و...)^{۱۴۲}

«دادگاه می تواند رأساً یا بدرخواست هر یک از اصحاب دعوا قرار ارجاع امر به کارشناس را صادر کند. در قرار دادگاه، موضوعی که نظر کارشناس نسبت به آن لازم است و نیز مدتی که کارشناس باید اظهار عقیده کند، تعیین می گردد.»^{۱۴۳}

«پس از صدور قرار کارشناسی و انتخاب کارشناس و ایداع دستمزد، دادگاه به کارشناس اخطار می کند که ظرف مهلت تعیین شده در قرار کارشناسی، نظر خود را تقدیم کند...»^{۱۴۴}

«کارشناس مکلف به قبول امر کارشناسی که از دادگاه به او ارجاع شده، است مگر این که دارای عذری باشد که به تشخیص دادگاه موجه شناخته شود، در این صورت باید قبل از مباشرت به کارشناسی مرتب را به طور کتبی به دادگاه اعلام دارد. موارد معذور بودن کارشناس همان موارد معذور بودن دادرس است.»^{۱۴۵}

تحولات علم و صنعت در تمام زمینه های زندگی اقتصادی و اجتماعی و حتی خانوادگی قاضی را به نوعی در قسمت قابل توجهی از دعاوی ملزم می کند که نظر یک یا چند متخصص را در پرونده مطالبه و مورد توجه و استناد قرار دهد

ابلاغ که غالباً با مقررات راجع به ابلاغ آشنایی ندارند، عضو این اداره اند، لذا تجدید مکرر اوقات دادرسی را به علت عدم ابلاغ صحیح شاهد هستیم و همین امر روند دادرسی را طولانی و مختل می کند. به موجب ماده ۱۰۶ قانون قدیم آیین دادرسی مدنی در مواردی مأمور ابلاغ نمی توانست متصدی امر ابلاغ شود که عبارت بودند از: قرابت نسبی یا سببی تا درجه سوم از طبقه دوم و همچنین وجود دعاوی مدنی یا کیفری بین مأمور ابلاغ و شخصی که باید به او ابلاغ انجام شود. اما در قانون جدید چنین معنی وجود ندارد.^{۱۳۱}

در فرانسه وظایف ابلاغ و اجرا در دست عده ای به نام «وابستگان دادگستری» است. این عده شأنی همچون وکلای دارند. آنها قبل از اشتغال به امر ابلاغ باید به صورت عملی، به مدت ۲ سال، اصول و ضوابط ابلاغ را در مراجع خاص، از جمله دفترخانه های رسمی، فراگیرند. این عده که صرفاً وظیفه ی ابلاغ اوراق قضایی و اجرای احکام را بر عهده دارند بر طبق موازین خاص قانونی،

دارای حقوق کافی هستند و در صورت انجام تخلف در انجام وظایف اداری، مسوولیت قانونی دارند.^{۱۳۲} بند چهارم - اطلاع دادرسی ناشی از حیل قانونی وکلای اصحاب دعوا

تاریخ تمدن و سرنوشت تکامل اقوام و ملل نشان می دهد که مساعدت حقوقی به مردم، راهنمایی آنها در این زمینه در مواردی که اختلافات مالی یا دادگی پیدا می کردند، همچنین دفاع از آنها، در مواردی که به نقض آداب و رسوم یا ارتکاب جرمی علیه اجتماع یا اشخاص متهم گردیده و تحت تعقیب قرار می گرفتند، هم زمان داور و قضا، پایه عرصه وجود گذاشته است. این امر را برای اشخاص و به نام آن هایی که توانایی لازم را در این خصوص نداشتند کسانی انجام می داده اند که از سنن و آداب، قوانین و احکام آگاهی لازم داشته اند.^{۱۳۳} وکلای یکی از مهم ترین اشخاصی هستند که می توانند قاضی را در اجرای عدالت و احقاق حق کمک دهند، البته در صورتی که وکلای از اختیارات و حقوقی که اصحاب دعوا به آنها اعطاء کرده اند، بخوبی بهره ببرند. برخی وکلای بظاهر خیره هنگامی که ببینند دعوی موکلشان در شرف شکست قرار دارد ممکن است با استفاده از حیل قانونی، باعث تأخیر در روند رسیدگی واقعی پرونده شوند به امید آن که قاضی را از مسیر صحیح که همان سرعت و دقت در امر دادرسی و اجرای عدالت است، منحرف کنند تا شاید با این اطلاع دادرسی بتوانند تلاش های بی ثمر خود را در نگاه موکل خویش، موجه جلوه دهند.

حضور نیافتن وکیل در جلسه دادرسی و تقدیم نکردن لایحه می تواند یکی از علل مهم اطلاع دادرسی باشد.

«وکلای مکلفند در هنگام محاکمه حضور داشته باشند مگر اینکه دارای عذر موجهی باشند. جهات زیر عذر موجه محسوب می شود:

۱- فوت یکی از بستگان نسبی یا سببی تا درجه ی اول از طبقه دوم.

۲- ابتلای به مرضی که مانع از حرکت بوده، مضر تشخیص داده شود و...»^{۱۳۴}

برخی از وکلای با توسل به گواهی های غیر واقعی پزشکی، حضور نیافتن خود را در جلسه دادرسی، موجه می کنند و باعث تجدید جلسه ی دادرسی و در نتیجه تأخیر در روند رسیدگی می گردند.

متأسفانه از آن جا که در زمان کنونی، قضات با پرونده های بسیاری سروکار دارند و وقت بررسی صحت و سقم این گواهی ها را ندارند، به محض ارائه گواهی، آنرا می پذیرند حال آن که شاید واقع امر چنین نباشد.

طرح دعاوی طاری از جمله دعوی مقابل، ورود ثالث، جلب ثالث و... از طرف وکلای برای طولانی کردن دادرسی اکنون به امر رایجی تبدیل گشته است.

از موارد دیگر تطویل دادرسی که توسط وکیل صورت می گیرد، سکوت در برابر اشتباه قاضی در اداره دادرسی است که معمولاً تذکرها و وکیل در لحظات آخر و بی موقع صورت می گیرد و باعث می شود که روند چندین ساله دادرسی مختل شود و به نتیجه نرسد. مثلاً وکیل از صلاحیت ذاتی نداشتن دادگاه باخبر است اما سکوت می کند و هنگامی این امر را تذکر می دهد که ماه ها از رسیدگی به پرونده گذشته است و رأی دادگاه بدوی صادر شده و پرونده در مرحله ی تجدید نظر قرار دارد و باعث نقض رأی^{۱۳۵} در این مرحله و رسیدگی مجدد می گردد، و این امر روند دادرسی را بسیار کند و آهسته می کند و اغلب موقعی استفاده می شود که وکیل خود را در دعوا شکست خورده می داند و می خواهد با توسل به این حیل طرف مقابل را خسته یا از ادعاهای خود منصرف کند.

استعفای مغرضانه و بی موقع نیز می تواند یکی دیگر از علل اطلاع دادرسی باشد که بر طبق قانون آیین دادرسی تا مراجعه موکل یا معرفی وکیل جدید، دادرسی حداکثر به مدت یک ماه متوقف می گردد. «در صورتی که وکیل استعفای خود را به دادگاه اطلاع دهد، دادگاه به موکل اخطار می کند که شخصاً یا توسط وکیل جدید دادرسی را تعقیب کند و دادرسی تا مراجعه موکل یا معرفی وکیل جدید

حداکثر به مدت یک ماه متوقف می گردد».^{۱۳۶} محاکم به علت کثرت کار و تراکم پرونده ها از کنار این حیل وکلا، بی تفاوت می گذرند و زحمت بررسی راستی و ناراستی ادعاهای وکیل و تعقیب وی را به خود نمی دهند.

■ گفتار دوم - مشکلات موجود در هنگام صدور رأی این گفتار در ۳ بند ارائه می شود، که به بررسی مشکلات بی تجربگی برخی از دست اندرکاران قضا (بند ۱) آموزش نندیدن کافی (بند ۲) و تخصصی نبودن محاکم (بند ۳) و تأثیر آن در اطلاع دادرسی می پردازد.

بند اول، بی تجربگی برخی از دست اندرکاران امر قضا قضای هرچه قدر که با سواد و عالم باشد اگر در عرصه عملی قضاوت، تجربه و مهارت نداشته باشد، با مشکلات بسیاری روبه رو می شود که اغلب این مشکلات توسط سؤال قضای از مدیر دفتر خود (۱) که سابقه بیشتری از وی دارد (۱) مرتفع می شود.

امام علی (ع)، آن حاکم عادل و بصیر در خطبه ۱۷ (روانشناسی مدعیان دروغین قضاوت) چنین می فرماید:

«در میان مردم، با نام قاضی به داوری می نشینند و حل مشکلات دیگری را بعهده می گیرد، پس اگر مشکلی پیش آید، با حرف های پوچ و توخالی و رأی و نظر دروغین، آماده رفع آن می شود. سپس اظهارات پوچ خود را باور می کند، عنکبوتی را می ماند که در شبها و بافته های تار خود چسبیده، نمی داند که درست حکم کرده یا بر خطاست؟ اگر بر صواب باشد می ترسد که خطا کرده و اگر بر خطاست امیدوار که رأی او درست باشد! نادانی است که راه جهالت می پوید، کوری است که در تاریکی گم شده خود را می جوید، از روی علم و یقین سخن نمی گوید. . . به خدا سوگند، نه مشکلات صدور حکم را می داند و نه برای منصب قضاوت اهلیت دارد! آن چه را که نپذیرد علم به حساب نمی آورد و جز راه و رسم خویش، مذهبی را حق نمی داند. گر حکمی نداند آن را می پوشاند تا نادانی او آشکار نشود، خون بی گناهان از حکم ظالمانه او در جوشش و فریاد میراث بریادرفندگان بلند است».^{۱۳۷}

قوه قضاییه باید دعاوی پیچیده و مشکل را به قضات مجرب و ماهر در آن دعوی، واگذار کند تا از مشکل بی تجربگی قاضی، دادرسی طولانی نگرند.

امام خمینی (ره) در دیدار با رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور و قضات دادگستری می فرماید (۱/۱۰/۱۳۵۹):

«شما آقایان که در رأس قضا واقعید، توجه کنید که همه با هم هم صدا و هم دل و کمک کار باشید و بگذارید دادگستری که مد نظر شما است تصفیه شود. اشخاصی که مفسد هستند و اشخاصی که قضاوت نمی دانند و می خواهند برای خود دکانی باز کنند یا اهل قضاوت نیستند، این افراد تصفیه شوند».^{۱۳۸}

ایشان در جمع قضات و دادستان‌های انقلاب اسلامی (۱۳۵۹/۵/۲۵) چنین می‌فرماید:

«همه امور ملت در دست قوه قضائیه است؛ جان مردم، مال مردم، نوامیس مردم، همه در تحت سیطره قوه قضائیه است و قاضی چنانچه نالایق و ناصحیح باشد و در اعراض و نفوس مردم سلطه پیدا بکند معلوم است که چه خواهد شد».^{۱۲۵}

با تصویب قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در ۷۳/۴/۱۵ در مجلس و تأیید آن توسط شورای نگهبان و اعطای صلاحیت عام به محاکم، لازم بود که قضات دادگستری و قضاتی که بعد از تصویب این قانون جذب می‌شوند از بار علمی و عملی لازم و کافی در رویارویی با اقسام دعاوی و جرایم پیچیده روزمره برخوردار باشند تا هنگام رسیدگی، با آشنایی نسبتاً کافی به علوم روز از جمله جرم‌شناسی، کیفرشناسی، علم زندان‌ها، سیاست کیفری، پزشکی قانونی، پلیس علمی، انگشت‌نگاری، تن‌آزمونی، آسیب‌شناسی، شیمی قانونی و... با صدور دستورهای جامع و بهره‌مندی از امکانات موجود به پرونده‌ها رسیدگی و از تجدید جلسات دادرسی و نتیجتاً از تراکم پرونده‌ها جلوگیری کند.

آن چه واقعیت دارد این است که اکثر قضات فعلی محاکم از نظر علمی تناسبی با دادگاه‌های عمومی ندارند چراکه گاهی در مواجهه با دعاوی متعدد و جرایم پیچیده مختلف چاره‌ای جز تجدید جلسه و نهایتاً اطلاله دادرسی و سردرگم شدن مردم ندارند.^{۱۲۶} بی‌تجربگی و تخصص نداشتن قاضی در دعا، در اطلاله دادرسی بسیار مهم است. ممکن است قاضی پس از وصول دادخواست، طرفین را دعوت کند، قرار کارشناسی صادر کند و... بعداً معلوم شود که به دلیل صلاحیت ذاتی نداشتن دادگاه، نفع نداشتن خواهان و... همه آن اقدامات قاضی، زحمات اصحاب دعا و... نادرست بوده است و وقت بسیاری را از محکمه و طرفین دعا تلف کرده است.

مشکل دیگر این است که برخی از قضات به علت کمبود تجربه قادر به اداره جلسه دادرسی نیستند. مثلاً اگر در دفاعیات و مذاکرات طرفین دعا و وکلای آنها انحرافی از مسیر دعا رخ دهد، متوجه نمی‌شوند و همین امر باعث تجدید مکرر و بی‌هوده جلسات دادرسی می‌گردد، که خود علت اساسی، در تطویل دادرسی است.

تسلط نداشتن قاضی بر فرهنگ، زبان و عرف منطقه‌ای که در آن جا قضاوت می‌کند می‌تواند از دیگر علل تأخیر در امر رسیدگی باشد، لذا ممکن است دفاعیات اصحاب دعا بارها و بارها تکرار شود و قاضی آنها را نفهمد.

بند دوم) آموزش ندیدن کافی:

به موجب ماده ۲ آیین‌نامه اجرایی قانون گزینش و استخدام قضات مصوب فروردین ۱۳۷۹، تعداد قضات مورد نیاز را همه‌ساله اداره کارگزینی قضایی

قوه قضائیه به اداره گزینش و استخدام قضات اعلام می‌کند تا اداره مزبور با توجه به نیاز اعلام شده نسبت به انتشار آگهی و اجرای آزمون برای انتخاب و پذیرش کادر قضایی اقدام کند.

داوطلبان امر قضا پس از قبولی در آزمون علمی، توسط اداره گزینش و استخدام قضات، عندالاقضاء، گزینش (ماده ۷ آیین‌نامه) و در این صورت جهت صدور ابلاغ کارآموزی، به اداره کل آموزش قوه قضائیه معرفی می‌شوند (ماده ۸ آیین‌نامه). پذیرفته‌شدگان، پس از گذراندن موفقیت‌آمیز دوره کارآموزی و انجام مراسم سوگند، با ابلاغ قضایی، در محل خدمت تعیین شده، به انجام وظیفه مشغول می‌شوند (ماده ۱۰)^{۱۲۷} همان‌طور که از این مقررات بدست می‌آید، نحوه استخدام قضات در جمهوری اسلامی ایران از اکثر کشورهای آسانتر است! حال آن‌که، امر قضا و حکمیت، را به فرموده بزرگان دین باید در دست افراد صالح و لایق قرار داد، که این امر با شیوه کنونی استخدام قضات، ناممکن است.

یکی دیگر از علل اطلاله دادرسی آموزش ناکافی در دوران کارآموزی است. این دوره که معمولاً یک سال به طول می‌انجامد برای انجام امر خطیر قضا و قضاوت بسیار کوتاه و بی‌ثمر است و در این مدت کارآموزان، به جهات مختلف، از جمله استفاده نشدن از استادان توانا و برنامه‌ریزی نامناسب، از آموزش لازم و کافی برخوردار نمی‌شوند.

در سالیان اخیر از یک سو، به علل مختلف، قضات مجرب و مطلع دستگاه قضایی را ترک کرده‌اند و از دیگر سو تعدادی قضات کم‌تجربه جذب گردیده‌اند. این شرایط موجب شده است تا سطح کیفی و علمی دادگستری با افول چشمگیری روبه‌رو شود. همین قضاتی که بی‌تجربه و از آموزش مناسب

بی‌بهره‌اند، عموماً بعد از گذراندن سال‌های کمی ارتقای سمت پیدا می‌کنند اما با این کمی تجربه و سابقه کار، توان برداشتن بار سنگین پرونده‌ها را ندارند و لذا دادرسی با اطلاله روبه‌رو می‌شود.

از دیگر سرخ‌های اطلاله دادرسی دهمورد قضات، این است که درحین خدمت قضایی هم از آموزش مناسب برخوردار نیستند. به علت تراکم پرونده در محاکم، فرصت فکر و اندیشه صحیح و تعمق کافی در اتخاذ تصمیم صحیح قضایی از قضات گرفته می‌شود و قاضی نه خودش فرصت مطالعه و تحقیق پیدا می‌کند و نه قوه قضائیه، به علت کمبود قاضی، مایل است که در حین خدمت، به قضات آموزش دهد.

بنابراین شایسته است برای جذب قضات باسواد،

شایسته است برای جذب قضات باسواد آموزش اولیه در دوران کارآموزی جدی گرفته شود و همچنین سختگیری بیشتری در گزینش ورود به خدمت از حیث علمی صورت بگیرد

آموزش اولیه در دوران کارآموزی جدی گرفته شود و همچنین سختگیری بیشتری در گزینش ورود به خدمت از حیث علمی صورت بگیرد. به نحوی که شرط ورود به خدمت قضایی، دارا بودن مدرک تحصیلی فوق لیسانس با معدل بالا باشد. در کشور فرانسه بعد از اتمام دوره ی کارآموزی براساس ماده ۲۵ قانون سازمان نظام قضایی فرانسه، هیأت داور به طبقه بندی کارآموزانی که برای خدمت قضایی صالح تشخیص می‌دهند اقدام می‌کند. این هیأت می‌تواند دوره کارآموزی را تا یک سال تمدید کند یا حتی کارآموز را از دستیابی به شغل قضا منع کند.^{۱۲۸} نکته دیگری که اشاره به آن مفید به نظر می‌رسد این است که، قوه قضائیه می‌تواند سالانه با ایجاد فرصت‌های مطالعاتی و تحقیقاتی در داخل و خارج کشور برای قضات شایسته و صالح آنها را با علم و دانش روز آشنا و از این طریق بسیاری از مشکلات خود را حل کند.

بند سوم) تخصصی نبودن محاکم

درمورد تشکیل محاکم اعم از کیفری و حقوقی معمولاً دو روش وجود دارد:

۱- روش وحدت دادگاه‌های کیفری و حقوقی: بر حسب اقتضای روش مذکور دادگاه‌های حقوقی و کیفری از هم جدا نیستند و هر یک قاضی ویژه‌ای برای خود ندارد، یک دادرسی به امور کیفری امور حقوقی و زمانی به دادرسی در امور کیفری می‌پردازد. این روش در برهه‌ای از زمان در سیستم قضایی ایران وجود داشته است به عنوان مثال ماده ۹

قانون تشکیل دادگاه‌های

کیفری ۱ و ۲ (مصوب

۱۳۶۸/۳/۳۱) اشعار

می‌دارد: در نقاطی که

تشکیل دو شعبه دادگاه

حقوقی و کیفری مناسب

نباشد یک شعبه دادگاه

حقوقی ۱ یا کیفری ۱ به

کلیه دعاوی حقوقی و

جرایم رسیدگی می‌کند.

هر گاه دادگاه واحد از

دادگاه حقوقی ۲ یا کیفری ۲ باشد به دعاوی حقوقی و

جرایم در حد صلاحیت دادگاه حقوقی و کیفری

رسیدگی خواهد کرد.^{۱۲۹}

اما با تصویب «قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی

و انقلاب»، مصوب ۱۳۷۳ و اجرای تقریباً هم‌زمان

آن در سراسر کشور، برخلاف سوابق حدود

یکصدساله، با حذف شش مرجع قضایی موجود

(دادگاه حقوقی ۱، دادگاه حقوقی ۲، دادگاه

کیفری ۱، دادگاه کیفری ۲، دادگاه مدنی خاص و

دادسرا که تقریباً جانشینان مراجع مشابه سابق و اسبق

بودند) و تأسیس مرجعی واحد به نام دادگاه عمومی و

دادن صلاحیت مراجع مزبور در مرحله بدوی به این

مرجع، درهم‌ریختگی کلی سازمان قضایای ایران

آشکار شد.^{۱۳۰}

۲- روش ثنویت: در این روش دادگاه های کیفری و دادگاه های حقوقی از هم جدای اند و هر یک نظام خاص مربوط به خود را دارند و در رأس هر یک، دیوان کشوری حقوقی یا کیفری قرار دارد و آرای آن ها را نظارت می کند. دادرس دادگاه حقوقی حق رسیدگی به امور کیفری را ندارد و دادرس دادگاه کیفری صلاحیت مداخله در امور مدنی را دارا نیست.

به نظر طرفداران این روش قاضی دادگاه حقوقی، یک فرد اصولی و منطقی است. با استدلال خاص قضایی متکی به مواد قانونی و فراین و آمارات موجود در پرونده، حکم صادر می کند. اگر در مسأله مطرح شده قانون ساکت باشد یا اساساً قانونی وجود نداشته باشد یا بین قوانین موجود تعارض و تناقض وجود داشته باشد با توجه به روح و مفاد قوانین، عرف و عادت مسلم یا فتاوی معتبر اسلامی عمل می کند.^{۳۳۱} در حالیکه دادرس دادگاه جزایی یک تکنسنین است، همانند یک طبیب که باید کارآترین بهترین راه حل را برای معالجه مریض در نظر گیرد. قاضی دادگاه کیفری نیز باید مناسبترین مجازات ها یا اقدامات تأمینی و تربیتی را در باره متهم برگزیند تا از این طریق بتواند نقش ارزنده خود را در اصلاح مجرم و جلوگیری از وقوع جرم بخوبی ایفا کند.^{۳۳۲}

با تصویب قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب ۱۳۷۳ و اجرایی شدن آن در کل کشور کم قوه قضاییه با مشکلات زیادی از جمله، مسلط نبودن هم زمان قاضی دادگاه عمومی به امور حقوقی و کیفری و اطاله دادرسی ناشی از

آن حوزه تشکیل می گردد. تشکیلات، حدود صلاحیت، وظایف و اختیارات دادسرای مذکور که دادسرای عمومی و انقلاب نامیده می شود تا زمان تصویب آیین دادرسی مربوطه، طبق قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری و مقررات مندرج در این قانون است.^{۳۳۳}

تخصصی کردن دادگاه ها، موجب مهارت بیشتر قاضی در یک زمینه خاص و کسب تجربه و تبحر در دعاوی خاصی می شود، اما عمومی بودن و تخصصی نبودن موجب سرگردانی قضات، وکلا و مراجعان و همچنین کند شدن روند دادرسی می شود.

مثلاً وقتی قاضی تنها در دعاوی تجاری قضاوت کند و خرده ریزهای موضوعات مختلف این حوزه تسلط پیدا می کند و سریعتر و راحتتر می تواند فصل اختلاف کند. قانون گذار نیز در ماده ۴ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب (اصلاحی ۷/۲۸/۱۳۸۱) آورده است: «... تخصیص شعبی از دادگاه های حقوقی و کیفری برای رسیدگی به دعاوی حقوقی یا جزایی خاص مانند امور خانوادگی و جرایم اطفال با رعایت مصالح و مقتضیات از وظایف و اختیارات رییس قوه قضاییه است». بنابراین شایسته است، رییس قوه قضاییه هرچه زودتر از این اختیار قانونی خود برای تخصصی کردن محاکم و تسریع دادرسی استفاده کند.

■ گفتار سوم: اطاله دادرسی ناشی از شکایت از آرای قضایی و رعایت نکردن قاعده اعتبار امر قضاوت شده حتی بهترین قاضی،

اگر چه باید ترتیبی داده شود که زبان دیده از رأی یک مرجع بتواند به مرجع دیگری، یا با شرایطی به خود همان مرجع مراجعه کرده تا اختلاف دوباره مورد قضاوت گیرد اما این امر نباید فصل اختلاف را غیر ممکن سازد و رأی قاضی را به صورت یک «پیش نویس» درآورد

مانند سایر افراد بشر همواره در معرض اشتباه و لغزش است. در نتیجه باید ترتیبی مقرر شود که رأی قاضی، در جهت بازبینی بتواند مورد شکایت طرفی قرار گیرد که جزئاً یا کلاً علیه او صادر شده است. بنابراین پیش بینی طرق شکایت از آرای در جهت تضمین قضایی شایسته است. اگر

چه باید ترتیبی داده شود که زبان دیده از رأی یک مرجع بتواند به مرجع دیگری، یا با شرایطی، به خود همان مرجع مراجعه کرده تا اختلاف دوباره مورد قضاوت گیرد، اما این امر نباید به گونه ای باشد که فصل اختلاف را غیر ممکن سازد و رأی قاضی را به صورت یک «پیش نویس» در آورد که همواره از طرق مختلف و متنوع و به دفعات و تا روز رستاخیز، به درخواست اشخاص یا مقامات مختلف بتوان حکم و اصلاح اش کرد؛ خطری که در حال حاضر، نظام دادرسی ما، علی رغم اصلاحات قانونی مهر ۸۱، هنوز هم تا اندازه ای با آن روبرو است.^{۳۳۴}

بی گمان، هدف نهایی هم گامی نتیجه دادرسی با حقیقت است و لازمه منطقی حفظ حق این است که همیشه راه تجدید نظر از حکم نادرست باز باشد، ولی

این امر روبرو شد و قدم های آزادی را بعقب جهت تخصصی کردن محاکم برداشت. به عنوان مثال به موجب قانون معروف به تشکیل دادگاه خانواده مصوب ۱۳۷۶/۵/۸ تعدادی از شعب دادگاه عمومی به دعاوی خانواده اختصاص می یافت تا از آن پس،

سایر شعب دادگاه عمومی حق رسیدگی به دعاوی غیر از نداشته باشند. از سوی دیگر به موجب ماده ۱۳۸۱ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و خاص مصوب مهر ۱۳۸۱، در هر حوزه قضایی که دادگاه عمومی بیش از یک شعبه داشته باشد، شعب به حقوقی و جزایی تقسیم می شوند. دادگاه هایی (شعب حقوقی) تنها به امور حقوقی و دادگاه هایی (شعب جزایی) تنها به امور کیفری رسیدگی می کنند.^{۳۳۵}

بالاخره با تصویب «قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب» در ۸۱/۷/۲۸ دادسرا که حدود هفت سال منحل شده بود، احیا گردید. در ماده ۳ اصلاحی این قانون می خوانیم: در حوزه قضایی هر شهرستان یک دادسرا در معیت دادگاه های

عقل سلیم حکم می کند که در مقام تزاخم مصلحت ها، منافع عموم بر حقوق خصوصی، حکومت کند. وانگهی امکان اشتباه در دادرسی تکرار شده نیز از بین نمی رود و هیچ تضمینی وجود ندارد که دادرسی دوباره ما را به عدالت نزدیک تر کند.

نفع عموم در این است که رسیدگی به دعوا پایانی داشته باشد و پس از قطعی شدن حکم طرح دوباره آن ممنوع شود.^{۳۳۶}

در این گفتار ما در موضوع را بررسی می کنیم: بند اول اطاله دادرسی ناشی از طرق شکایت از آراء قضایی.

بند دوم رعایت نکردن حدود قاعده اعتبار امر قضاوت شده.

بند اول- اطاله دادرسی ناشی از طرق شکایت از آرای قضایی

این بند شامل دو بخش می شود:

الف- طرق غیر معمول شکایت از آراء

ب- طرق معمول شکایت از آراء^{۳۳۷}

الف- طرق غیر معمول شکایت از آراء:

اصطلاح «طرق غیر معمول شکایت» در هیچ یک از مقررات به کار نرفته است. منظور از آن، طرقی است که تا قبل از سال ۶۱ در حقوق موضوعه ایران سابقه نداشته است.

ماده ۳۲۶ قانون جدید آیین دادرسی مدنی مقرر می داشت: «آرای دادگاه های عمومی و انقلاب در موارد زیر نقض می گردد:

- قاضی صادرکننده رأی متوجه اشتباه خود شود.
- قاضی دیگری پی به اشتباه رأی صادره ببرد، به نحوی که اگر به قاضی صادرکننده رأی تذکر دهد، متنبه شود.

- دادگاه صادرکننده رأی یا قاضی، صلاحیت رسیدگی را نداشته اند یا بعداً کشف شود که قاضی فاقد صلاحیت برای رسیدگی بوده است». مقررات ماده ۳۲۶ منسوخ این معنی را می رساند که تا هر زمان (تا ابد) یکی از موارد مزبور در آن ماده متحقق گردید، رأی قاضی باید نقض گردد.^{۳۳۸}

در حالی که در اصل ۱۷۱ قانون اساسی آمده است: «هر گاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در حکم یا در تطبیق حکم بر مورد خاص ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی گردد، در صورت تقصیر، مقصر طبق قوانین اسلامی ضامن است و در غیر این صورت خسارت به وسیله دولت جبران می شود و در هر حال از متهم اعاده حیثیت می گردد». این اصل به متضرر از رأی اجازه داده است که حسب مورد علیه دولت یا خود قاضی اقامه دعوا کند. اما تجویز نکرده است که پرونده دوباره در جریان دادرسی و رسیدگی قرار گیرد. یعنی با اطاله دادرسی مخالفت کرده است. این اصل می گوید: رأی قاضی معتبر است اما زبان دیده از رأی قاضی می تواند برای جبران ضرر خود، اقامه دعوا کند.

بنابراین ماده ۳۲۶ قانون جدید آیین دادرسی مدنی در این خصوص با اصل ۱۷۱ قانون اساسی نیز

موافقت نداشت.

قانون گذار در نهایت در ۸۱/۷/۲۸، به موجب ماده ۲۹ الحاقی قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب از جمله، ماده ۳۲۶ و ۴۱۱ و ۴۱۲ قانون جدید آیین دادرسی مدنی را صریحاً نسخ و به کارگیری طریق شکایت غیر معمول مزبور را منتفی و این امر را در بخش دوم ماده ۱۸ قانون اصلاح تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب نیز اعلام کرد. اما اعتماد نداشتن خود را به آرای قطعی محاکم ایران، به شیوه دیگری اعلام و طریق شکایت غیر معمول دیگری ابداع کرد (!) این طریق غیر معمول شکایت بر اساس ماده ۱۸ تبصره های زیر آن، تجدیدنظر خواهی نسبت به آرای قطعی و قطعیت یافته است و مرجع آن شعبه تشخیص است که شعبه ای از دیوان عالی کشور است.^{۳۸۸}

همان طور که ملاحظه گردید، نسخ و تصویب قوانین مختلف و شیوه های متنوع شکایت از آرا جز سردرگمی قضات و مردم و در نتیجه اطلاع دادرسی را به همراه نداشته و ندارد. شعبه تشخیص، از پنج نفر از قضات دیوان عالی به انتخاب رییس قوه قضاییه تشکیل می شود.

درخواست تجدیدنظر نسبت به آرای قطعی... باید ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ رای، به شعبه تشخیص تقدیم شود^{۳۸۹}.

اکنون که حدود سال و اندی از تشکیل شعب تشخیص می گذرد، بیشتر محکوم علیهم آرای قطعی مشتاقند تا در این مرجع نیز شانس پیروزی خود را امتحان کنند تا شاید «دستی از غیب بیرون آید و کاری بکند». این روند جز اطلاع دادرسی و اشغال اوقات دادگاه به امور تکراری به همراه ندارد.

ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب و تبصره ۱ و ۲ آن صلاحیت شعبه تشخیص را «احراز خلاف بین شرع یا قانون» می داند و در ادامه آمده است: «در صورتی که شعبه تشخیص وجود خلاف بین را احراز کند، رای را نقض و رای مقتضی صادر می کند. چنانچه وجود خلاف بین را حراز نکند، قرار رد درخواست تجدیدنظر خواهی را صادر می کند».

ای کاش رعایت نکردن قاعده مسلم «اعتبار امر فضاوت شده» تا همین جا خاتمه می پذیرفت (!) اما این چنین نیست و تبصره ۲ ماده ۱۸ اصلاحی در ادامه می گوید: «... مگر آن که رییس قوه قضاییه در هر زمانی و به هر طریقی رای صادره را خلاف بین شرع تشخیص دهد که در این صورت جهت رسیدگی به مرجع صالح ارجاع می شود».

بر اساس تبصره ۱ ماده مزبور، مراد از خلاف بین این است که رای برخلاف نص صریح قانون یا در موارد سکوت قانون، مخالف مسلمات فقه باشد. بنابراین، اولاً، هرگاه رای شعبه تشخیص برای مثال با استناد به فتاوی صادر شده باشد که حتی خلاف نظر مشهور باشد، چون علی القاعده نمی توان آن را مخالف مسلمات فقه دانست رییس قوه قضاییه

نمی تواند اقدامی کند. ثانیاً، در مواردی که رای شعبه تشخیص با استناد به قانون صادر شده باشد حتی اگر رییس قوه قضاییه قانون را خلاف «مسلمات فقه» بداند به دلالت اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ قانون جدید آیین دادرسی مدنی و صراحت تبصره ۱ ذیل ماده ۱۸، نمی تواند اقدامی کند. ثالثاً، حتی اگر فرض شود که رییس قوه قضاییه رای شعبه تشخیص را که در موارد سکوت قانون با استناد به منابع معتبر اسلامی فتاوی معتبر یا اصول حقوقی صادر شده است مخالف «مسلمات فقه» تشخیص دهد، به صراحت تبصره ۲ مزبور، باید آن را جهت رسیدگی به «مرجع صالح» ارجاع دهد. مرجع صالح که در ماده ۱۸ اصلاحی و تبصره های آن مورد اشاره قرار

گرفته است و علی القاعده باید مرجعی عالی باشد، در قانون مشخص نگردیده است. دیوان عالی کشور را نیز نمی توان در این خصوص «مرجع صالح» عالی انگاشت زیرا شعبه تشخیص، شعبه ای از آن است. با توجه به نسخ صریح ماده ۴۱۲ قانون جدید آیین دادرسی مدنی (که با تصویب ماده ۳۹ قانون اصلاحی قانون تشکیل دادگاه های عمومی

و انقلاب (۸۱/۷/۲۸) به رخ داده)، «رییس دیوان عالی کشور» مرجعیت خود را در رسیدگی و نقض آرای شعب دیوان عالی کشور از دست داده است و نمی تواند «مرجع صالح» مقرر در تبصره ۲ مزبور شمرده شود. حاصل آن که حتی اگر رییس قوه قضاییه بتواند رای شعبه تشخیص را مخالف مسلمات فقه تشخیص دهد، مرجع صالحی که بتوان رای را «جهت رسیدگی» به آن ارجاع داد، وجود ندارد و در نتیجه «شکایت» مقام یاد شده نسبت به رای مرجع مزبور با بن بست روبرو می شود^{۳۹۰}. «بن بست» مزبور، در کنار به کارگیری اصطلاح «مسلمات فقه» باید با خوش بینی، حاصل «ظرافت» بعضی از آن هایی دانست که مأمور تهیه لایحه گردیده یا آن را اصلاح کرده اند و هدف آن ها این بوده تا دست کم با صدور رای شعبه تشخیص خصومت بالاخره فصل و اعتبار امر قضاوت شده حاصل و نظمی ایجاد شود تا اعتمادی نسبی به وجود آید.^{۳۹۱}

یکی دیگر از مشکلات اصلی شعب تشخیص، رسیدگی کلی و عام به تمامی احکام است. باید احکامی که قابل اعتراض در این شعب هستند محدود و مشخص شوند. محدود و مشخص کردن دعاوی قابل طرح در این شعب باعث کاهش تعداد پرونده های مطروحه در این شعب می شود^{۳۹۲}. صدور رای مقتضی در شعبه تشخیص، مستلزم رسیدگی ماهیتی به پرونده است. لذا باید پذیرفت که

شعبه تشخیص می تواند دستور تشکیل جلسه دادرسی و دعوت اصحاب دعوا، قرار تحقیق محلی و معاینه محل و... صادر کند.^{۳۹۳} این رسیدگی ماهیتی هم شعب تشخیص و هم مردم را دچار گرفتاری های فراوانی می کند و مردم باید از اقصی نقاط کشور به دیوان بیایند و حجم زیادی از پرونده ها به این شعب می رسند و آن جا تبدیل به بایگانی راکد و غیر فعال می شود. به عنوان مثال در مورد قسامه قاضی باید ۵۰ نفر را از نقاط مختلف کشور دعوت کنند تا به دیوان بیایند!

مشکل دیگری که ناشی از ایجاد و تأسیس شعب تشخیص است و باعث اطلاع دادرسی می شود این است که محکوم علیه هر دعوائی، برای

به تأخیر انداختن اجرای حکم درخواست رسیدگی می کند. مهمترین ایراد شعب تشخیص، لطمه زدن به امنیت قضایی به ویژه استقلال قضات، است. قاضی در تصمیم گیری باید خود را در وضعیت احساس کند که از هیچ کس نهراسد و منحصرأ قانون و وجدان را حاکم کند. با وجود شعب تشخیص و مراجع هم عرض دیگر، قاضی از

قاضی در تصمیم گیری باید خود را در وضعیتی احساس کند که از هیچ کس نهراسد و منحصرأ قانون و وجدان را حاکم کند. با وجود شعب تشخیص و مراجع هم عرض دیگر، قاضی از رأی خود آسوده خاطر نیست و همیشه نگران این است که مبادا رأی او در مرجعی بالاتر نقض شود

رای خود آسوده خاطر نیست و همیشه نگران این است که مبادا رأی او در مرجعی بالاتر نقض شود. این دغدغه از این جهت که باعث دقت قاضی در صدور رای شایسته می گردد، نیکوست اما از آن جهت که باعث تنزل امر قضا در نزد مردم و دلسرد شدن قاضی و از همه مهمتر، رعایت نشدن قاعده اعتبار قضاوت شده می شود، زیان آور است.

ب) طرق معمول شکایت از آراء: در بند الف طرق غیر معمول شکایت از آراء (شعبه تشخیص) را مطالعه قرار کردیم. در این بند طرق معمول شکایت از آراء و نقش آن در اطلاع دادرسی بررسی می گردد.

منظور از طرق معمول شکایت از آراء طرقی است که در حقوق موضوعه ایران از سال ۱۳۲۹ (۱۲۹۰ شمسی) پیش بینی شده است. طرق معمول در یک دسته بندی کلی و سنتی، که هنوز هم در حقوق ایران قابل پذیرش است، به «طرق عادی» و «طرق فوق العاده» تقسیم می شوند.^{۳۹۴} لذا این دو موضوع در دو قسمت زیر ارائه است:

۱- طرق عادی شکایت از آراء: این طرق به واخواهی و تجدیدنظر (پژوهش) گفته می شود. زیرا طرح آن ها، برخلاف طرق فوق العاده شکایت، جز در موارد استثنایی مجاز است و نتیجه بر خلاف طرق فوق العاده، اثر تعلیقی دارند.^{۳۹۵} اصطلاح واخواهی در آیین دادرسی مدنی، تنها به

شکایتی گفته می شود که محکوم علیه غایب، نسبت به حکم غیابی در دادگاه صادر کننده حکم مطرح می کند.^{۴۶}

غالباً در مورد وخواهی های خارج از مهلت، بحث اطلاع دادرسی پیش می آید.

ماده ۳۰۶ قانون جدید آیین دادرسی مدنی بیان می کند: مهلت وخواهی از احکام غیابی برای کسانی که مقیم کشورند ۲۰ روز و برای کسانی که خارج از کشور اقامت دارند ۲ ماه از تاریخ ابلاغ واقعی است مگر این که معترض به حکم ثابت کند طرح نکردن وخواهی در این مهلت به دلیل عذر موجه بوده است. در این صورت باید دلایل موجه بودن عذر خود را ضمن دادخواست وخواهی به دادگاه صادر کننده رای اعلام کند. اگر دادگاه ادعا را موجه

تشخیص داد قرار قبول دادخواست وخواهی را صادر و اجرای حکم نیز متوقف می شود. (جهات عذر موجه در این ماده آمده است).

در ادامه تبصره ۱ آمده است: «... در صورتی که حکم ابلاغ واقعی نشده باشد و محکوم علیه، مدعی اطلاع نداشتن از مفاد رای باشد می تواند

دادخواست وخواهی به دادگاه صادر کننده حکم غیابی تقدیم دارد. دادگاه بدو خارج از نوبت در این مورد رسیدگی و قرار رد یا قبول دادخواست را صادر می کند. قرار قبول دادخواست مانع اجرای حکم است.»

پس در دو حالت وخواه می تواند، خارج از مهلت، دادخواست وخواهی را تقدیم کند:

یکی این که ثابت کند که عذر موجه (مذکور در ماده ۳۰۶ قانون جدید آیین دادرسی مدنی) موجب تقدیم نکردن دادخواست در مهلت قانونی گردیده است و دیگر این که در حالتی که حکم ابلاغ واقعی شده است و محکوم علیه مدعی اطلاع نداشتن از مفاد رای باشد. در این حالت نیز چون مدعی است ثابت کند که از مفاد رای بی اطلاع بوده است.

در این دو حالت، در صورت قرار قبول دادخواست وخواهی از طرف دادگاه، اجرای حکم نیز متوقف و معلق می شود (اثر تعلیقی وخواهی).

نکته مهم این است که چون قبول دادخواست وخواهی خارج از مهلت، نیاز به اثبات امری دارد که توضیح داده شد، دادگاه همواره باید با دقت کامل صحت و سقم ادعای وخواه را مبنی بر داشتن عذر موجه یا بی اطلاعی از مفاد رای بررسی کند، تا از اطلاع بی هوده دادرسی و اجرا نشدن حکم جلوگیری کند.

بحث دیگری که در این جا می بایست مطرح شود، تجدیدنظر (پژوهش) است که در کنار وخواهی،

طریق دیگر از، طرق عادی شکایت از آراء است. طریق تجدیدنظر، در قانون اصول محاکمات حقوقی مصوب ۱۳۲۹ قمری، «استیناف» (مواد ۴۸۴ به بعد) و در قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۱۸ شمسی، پژوهش (مواد ۴۷۵ به بعد) نامیده می شد. اصطلاح «تجدیدنظر» برای نخستین بار در ماده ۱۷ لایحه قانونی تشکیل دادگاه های عمومی مصوب ۱۳۵۸ شورای انقلاب به جای «پژوهش» پیش بینی گردید. اصطلاح «تجدیدنظر» از سال ۱۳۵۸، ابتدا، دقیقاً، در مفهوم «پژوهش» به کار گرفته شد، که همان طریق شکایتی ماهوی عادی بود. در لایحه قانونی مزبور اصطلاح «فرجام»، به همان مفهومی که در قانون قدیم مورد نظر بود، به کار رفت (ماده ۱۷) اما اصطلاح «فرجام» نیز در قانون تشکیل دادگاه های حقوقی ۱ و ۲ جای خود را به «تجدیدنظر» داد (ماده ۱۳) که با توجه به ماده ۶ قانون مزبور به ناچار «تجدیدنظر شکلی» لقب گرفت.

در قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب، مصوب ۱۳۷۳ نیز، «تجدیدنظر» در دو مفهوم «پژوهش» و «فرجام» به کار رفت (ماده ۲۱). اما در قانون جدید آیین دادرسی مدنی، مصوب ۱۳۷۹ «تجدیدنظر» تنها در مفهوم «پژوهش» آمده است و اصطلاح زیبای «فرجام»، پس از حدود ۱۵ سال که از مقررات دادرسی طرد شده بود، دوباره، در قانون، در همان مفهوم شناخته شده خود، به کار گرفته شد، اگر چه در قانون جدید آیین دادرسی کیفری، مصوب ۱۳۷۸، اصطلاح «فرجام» همچنان مطرودماند.^{۴۷}

تجدیدنظر (پژوهش) دوباره قضاوت کردن امری است که بدو مورد قضاوت قرار گرفته است و به نوعی بازبینی اعمال دادگاه بدوی است. در نتیجه دادگاه تجدیدنظر، مانند دادگاه بدوی، هم نسبتاً به امور موضوعی و هم نسبت به امور حکمی (قانونی) رسیدگی و قضاوت می کند.^{۴۸}

«متقاضی تجدیدنظر باید دادخواست خود را ظرف مهلت مقرر به دفتر دادگاه صادرکننده رای یا دفتر شعبه اول دادگاه تجدیدنظر یا به دفتر بازداشت گاهی که در آنجا توقیف است، تسلیم کند. . .

تبصره ۱- چنانچه دادخواست تجدیدنظر در مهلت قانونی تقدیم شده باشد مدیر دفتر دادگاه بدوی پس از تکمیل آن، پرونده را ظرف ۲ روز به مرجع تجدیدنظر ارسال می دارد.

تبصره ۲- در صورتی که دادخواست خارج از مهلت داده شود یا در مهلت قانونی رفع نقص نگردد، به موجب قرار دادگاه صادر کننده رای بدوی، رد می شود. . .^{۴۹} توجه نکردن به تقدیم

دادخواست تجدیدنظر خواهی در خارج از مهلت های مقرر در ماده ۳۳۶ از علل مهم گردش بی دلیل پرونده میان دادگاه بدوی و دادگاه تجدیدنظر است. بنابراین شایسته است دادگاه ها به این مساله توجه کافی داشته باشند و در صورت تقدیم دادخواست خارج از نوبت، قرار رد دادخواست را صادر کنند و بی دلیل پرونده را به دادگاه تجدیدنظر ارسال نکنند، تا از اطلاع دادرسی و تاخیر بی مورد جلوگیری به شود.

«در صورتی که در مهلت مقرر دادخواست تجدیدنظر به مراجع مزبور تقدیم نشده باشد متقاضی تجدیدنظر با دلیل و بیان عذر خود تقاضای تجدیدنظر را به دادگاه صادر کننده رای تقدیم می کند. دادگاه مکلف است ابتدا به عذر عنوان شده که موجب عدم تقدیم دادخواست در مهلت مقرر بوده رسیدگی و در صورت وجود عذر موجه، نسبت به پذیرش دادخواست تجدیدنظر تصمیم اتخاذ کند.^{۵۰} ماده ۳۰۶ نیز جهات زیر را عذر موجه محسوب می کند:

۱. مرضی که مانع حرکت است،
۲. فوت یکی از والدین یا همسر یا اولاد،
۳. حوادث قهریه از قبیل سیل، زلزله، حریق که بر اثر آن تقدیم دادخواست وخواهی در مهلت مقرر ممکن نباشد،
۴. توقیف یا حبس بودن به نحوی که نتوان در مهلت مقرر دادخواست وخواهی تقدیم کرد.

دادگاه در صورتی دادخواست تجدیدنظر خارج از مهلت را قبول می کند که احراز کند یکی از عذرهای موجه وجود داشته است، بنابراین دادگاه باید تمام دقت خود را به کار برد تا بتواند صحت و سقم ادعای تجدیدنظر خواه را کشف کند تا از اطاله دادرسی جلوگیری کند.

جهات مزبور (ماده ۳۰۶ قانون جدید آیین دادرسی مدنی) نیاز به توضیح ندارد. البته در مورد بعضی از آن ها که امکان توکیل وجود دارد (مرضی که مانع حرکت است) حق بود که جهت عذر شمرده نشود. «توقیف و حبس» هم در صورتی عذر شمرده می شود که امکان تقدیم دادخواست وخواهی (یا تجدیدنظر و . . .) به دفتر بازداشت گاه وجود نداشته باشد، (مانند این که محکوم علیه در محلی غیر مجاز یا توسط اشخاص غیر مجاز توقیف یا حبس شده باشد) زیرا، با توجه به ماده ۳۲۹ قانون جدید آیین دادرسی مدنی و ملاک آن، محکوم علیه می تواند دادخواست شکایت خود را به دفتر بازداشتگاهی که در آن جا توقیف است تسلیم کند. در مورد فوت یکی از والدین یا . . . می توان پذیرفت که مدت معذور بودن محکوم علیه مدتی است که عرفاً مراسم تحريم برپا می شود (یک هفته).^{۵۱}

یکی دیگر از مشکلاتی که در محاکم تجدیدنظر وجود دارد و ناشی از محاکم بدوی است و موجب اطلاع دادرسی و کندی روند رسیدگی می شود، مربوط به نحوه تنظیم و شکل پرونده است. اکثر پرونده ها

که از دادگاه بدوی به تجدید نظر ارسال می شود، حجیم و قطور است و غالباً به شیوه بسیار بدی در پوشه گذاشته شده است. همین امر سبب می شود که گاهی اوقات برخی از قسمت های پرونده در دادگاه بدوی باقی بماند و به دادگاه تجدید نظر ارسال نگردد، به عنوان مثال پیوست نکردن دادنامه ابلاغ شده یا در دادخواست تجدید نظر یا لایحه دفاعیه و... که همه این موارد باعث می شود که اقدامات اداری و قضایی بر روی پرونده با تاخیر صورت بگیرد و ماه ها پرونده در دادگاه تجدید نظر باقی بماند.

قوانین آیین دادرسی شرایطی را برای دادخواست ها و درخواست های تجدید نظر مقرر کرده است که بدون رعایت آن ارسال پرونده به دادگاه تجدید نظر اقدامی بی ثمر است. به موارد نقض در محاکم تجدید نظر (۳۹ شعبه) در پرونده های حقوقی (آبان و آذر ۸۳) توجه فرمایید!^{۵۲۰}

--- ثبت نکردن درخواست تجدید نظر خواهی - آبان ۴ و آذر ۱۰ فقره.

- پیوست نکردن دادنامه ابلاغ شده - آبان ۳۲ و آذر ۲۴ فقره.

- امضاء نکردن تجدید نظر خواه در زیر دادخواست یا لایحه تجدید نظر خواهی - آبان ۴ و آذر ۵ فقره.

- نجسباندن تمبر هزینه دادرسی در خواسته مالی و کسری تمبر در خواسته غیر مالی - آبان ۴۸ و آذر ۶۹ فقره.

- نجسباندن تمبر تعاون و مالیاتی توسط وکلای طرفین - آبان ۱۳ و آذر ۱۵ فقره.

- تجدید نظر خواهی خارج از مهلت تقدیم می شود - آبان ۲۲ و آذر ۱۹ فقره.

- در ستون تجدید نظر خواه یا تجدید نظر خواننده یک اسم قید و کلمه «و غیره» را ذکر یا اسم ذکر و کلمه «شركاء» را قید کنند - آبان ۳ و آذر یک فقره.

به طوری که آمار نشان می دهد، بی اطلاعی اصحاب دعوی و برخی کارکنان دادگاه از مقررات آیین دادرسی و تجدید نظر خواهی نیز از علل دیگر اعطاله دادرسی در دادگاه های تجدید نظر است.

۲- طرق فوق العاده شکایت از آراء:

در قسمت (۱) طرق عادی شکایت از آراء (واخواهی، تجدید نظر خواهی و نقض آن ها در اطلاع دادرسی بررسی شد. در این قسمت به طرق فوق العاده شکایت از آراء می پردازیم.

اصطلاح «طرق فوق العاده شکایت از آراء» در قانون جدید به کار نرفته است. اما با توجه به این که اصطلاح مزبور کماکان در محاورات حقوقی به کار می رود، در این جا ما به بررسی نقش این طرق در اطلاع دادرسی می پردازیم.

طرق فوق العاده عبارتند از: الف) فرجام (تمیز) ب) اعاده دادرسی

شایان ذکر است که «اعتراض ثالث» نیز از طرق فوق العاده شکایت از آراء محسوب می شود که در این جا بررسی نمی شود و نظر به اهمیت دو طریق

دیگر (فرجام و اعاده دادرسی)، نقش این طرق در اطلاع دادرسی بررسی می کنیم.

الف) فرجام: فرجام، طریق شکایتی با ماهیت منحصر به فرد است. فرجام طریق شکایتی اصلاحی نیست، زیرا دیوان عالی کشور مرجع درجه سوم نیست تا بتواند مجموعه امر را دوباره قضاوت کند و رای مقتضی را در «اصلاح» رای فرجام خواسته صادر کند، بنابراین با تجدید نظر که طریق اصلاحی است و علی القاعده در دادگاه تجدید نظر استان به عمل می آید متفاوت است. اما فرجام طریق شکایتی عدولی نیز نیست زیرا فرجام برخلاف واخواهی، اعاده دادرسی و اعتراض ثالث، در مرجعی که رای مورد شکایت را صادر کرده مطرح نمی شود تا عندالافتضاء از رای خود عدول کند. رسیدگی فرجامی اگر در یک جمله بتوان آن را معرفی کرد، «عبارت است از تشخیص انطباق داشتن یا نداشتن رای مورد درخواست فرجامی با موازین شرعی و مقررات «قانونی» (ماده ۳۶۶ قانون جدید آیین دادرسی مدنی). بنابراین دیوان عالی کشور «امور» را قضاوت نمی کند بلکه تنها آرا را در جهتی که گفته شد، قضاوت می کند. در نتیجه دیوان عالی کشور یا رای فرجام خواسته را ابرام یا آن را نقض می کند و در صورت اخیر، چون شأن رسیدگی به ماهیت دوباره قضاوت کردن و صدور رای مقتضی در جهت فصل خصومت را ندارد، پرونده را جهت صدور رای مقتضی به مرجع تالی می فرستد.^{۵۲۱}

فرجام طریق فوق العاده شکایت از رای است، در نتیجه آزایی قابل فرجام شمرده می شوند که در قانون

تصریح شده باشند.^{۵۲۰}

(رک مسواد ۳۶۷ و ۳۶۸)

قانون جدید آیین دادرسی مدنی) فرجام خواهی اثر تعلیقی بر اجرای حکم ندارد بدین معنی که رای فرجام خواسته در حالی که حتی در دیوان عالی کشور درست رسیدگی فرجامی است، باید به درخواست

محکوم له اجرا شود، اما تعلیق اجرا در مواردی با دادن تأمین از طرف محکوم علیه ممکن است. ماده ۳۸۶ قانون جدید آیین دادرسی مدنی مقرر می دارد: «درخواست فرجام، اجرای حکم را تا زمانی که حکم نقض نشده است به تأخیر نمی اندازد و لکن به ترتیب زیر عمل می گردد:

... ب) چنانچه محکوم به، غیر مالی باشد و به تشخیص دادگاه صادرکننده حکم، محکوم علیه تأمین مناسب بدهد اجرای حکم تا صدور رای فرجامی به تأخیر می افتد».

تأخیر در اجرای حکم یعنی کندی روند دادرسی و اطلاع آن، بنابراین برای جلوگیری از اطلاع دادرسی و رسیدن محکوم له به خواسته اش راه حل حقوق فرانسه

مناسب تر به نظر می رسد.

در حقوق فرانسه نه تنها فرجام خواهی مانع اجرای حکم نمی شود بلکه، به موجب ماده ۱۰۹-۱۰۹ قانون جدید آیین دادرسی مدنی فرانسه، الحاقی سال ۱۹۸۹، فرجام خواننده می تواند از رییس کل دیوان عالی کشور درخواست کند که رسیدگی به فرجام خواهی محکوم علیه را منوط به اثبات اجرای رای فرجام خواسته کند. در صورت پذیرش این درخواست، چنانچه محکوم علیه (فرجام خواه) دلیل اجرای حکم فرجام خواسته را ارائه نکند، پرونده فرجام خواهی از گردش رسیدگی خارج می شود.^{۵۲۱} قانون گذار در مقررات راجع به فرجام خواهی، تمامی راه ها را برای محکوم علیه (فرجام خواه) برای درخواست بررسی دیوان عالی کشور باز گذاشته است و می توان گفت حقوق محکوم له تا حدودی نادیده گرفته شده است. در همین راستا ماده ۲۸۷ قانون جدید آیین دادرسی مدنی اعلام می دارد: «هرگاه از رای قابل فرجام در مهلت مقرر قانونی فرجام خواهی نشد یا به هر علتی در آن موارد قرار رد دادخواست فرجامی صادر و قطعی شده باشد و ذی نفع، مدعی خلاف شرع یا قانون بودن آن رای باشد، می تواند از طریق دادستان کل کشور تقاضای رسیدگی فرجامی بکند».

پذیرفتن درخواست فرجام خواهی، حتی در خارج از مهلت قانونی، نمایان گر این است که قانون گذار به قضات دادگاه های بدوی و تجدید نظر اعتماد زیادی نداشته است و نسبت به آرای آنان مشکوک بوده است. امری که باعث اطلاع بیشتر دادرسی در

محاکم می گردد.

ب) اعاده دادرسی

طریق شکایتی که اکنون اعاده دادرسی نامیده می شود در قانون محاکمات حقوقی، مصوب ۱۳۲۹ قمری بانام «اعاده محاکمه (تجدید نظر)» در مبحث اول از فصل دوم با چهارم (مواد ۵۴۱ تا ۵۴۴)

پذیرفتن درخواست فرجام خواهی حتی در خارج از مهلت قانونی نمایان گر این است که قانون گذار به قضات دادگاه های بدوی و تجدید نظر اعتماد زیادی نداشته و نسبت به آرای آنان مشکوک بوده است

پیش بینی شده بود. در قانون قدیم آیین دادرسی نیز در مواد ۵۹۱ تا ۶۱۰ مقرر شده بود.^{۵۲۱} در جدید در ماده ۴۲۶ آمده است: «نسبت به احکامی که قطعیت یافته است ممکن است... درخواست اعاده دادرسی شود». نکته ای که باید به آن توجه کرد این است که درخواست اعاده دادرسی تنها در مورد احکام امکان پذیر است. بنابراین قرارهای دادگاه حتی قرارهای قاطع دعوا (قرار ابطال دادخواست، رد دادخواست و...) قابل اعاده دادرسی نیستند همان طور که می دانیم اعاده دادرسی، از طرق فوق العاده شکایت محسوب می گردد و جهات اعاده دادرسی نیز در قانون ذکر شده است. (رک م. ۴۲۶ قانون جدید آیین دادرسی مدنی).

در برخی موارد حدود جهات ذکر شده در قانون مشخص نیستند و تاب تفاسیر گوناگون را دارند و هر تفسیری ممکن است باعث تأخیر در دادرسی و نادیده گرفته شدن حق درخواست کننده گردد. به مثلاً در بند ۱ ماده ۴۲۶ آمده است: «موضوع حکم، مورد ادعای خواهان نبوده باشد». علی رغم اصطلاح «مورد ادعا» که می توان مفهومی موسع داشته باشد، باید پذیرفت که «مورد ادعا» تنها به آن چه خواهان در دادخواست (اصلی یا اضافی) به عنوان خواسته، تصریح کرده یا لحاظ تغییراتی که به تجویز ماده ۹۸ قانون جدید آیین دادرسی مدنی انجام شد و نیز درخواست های دیگری که به تجویز بند ۵ ماده ۵۱ قانون جدید در دادخواست انتساب دارد و از ادعاهایی که خواهان در غیر از نخستین جلسه دادرسی ممکن است مطرح کند، منصرف است. بنابراین در صورتی که خواسته دعوا که در دادخواست تصریح گردیده، خلع ید از ملکی باشد و در جریان دادرسی خواهان پس از پایان نخستین جلسه دادرسی، خسارات وارده به ملک را نیز درخواست کند و دادگاه در حکم صادره خواننده را محکوم به خلع ید و پرداخت خسارت کند نظر به این که مطالبه این خسارت قابل اعتنا نبوده است، حکم صادره نسبت به آن، در موضوعی که صادر شده مورد ادعا نبوده و بنابراین در صورت وجود شرایط قابل اعاده دادرسی است. «مورد ادعا» را در این جا باید به مفهوم «مورد خواسته» دانست و بهتر بود اصطلاح اخیر به کار می رفت.^{۵۸}

نکته دیگری که ممکن است دادگاه ها به آن توجه نکنند و در نتیجه پرونده با اطاله دادرسی مواجه شود این است که «صرف ادعای وجود یکی از جهات اعاده دادرسی دادگاه را مکلف نمی کند که درخواست اعاده دادرسی را نپذیرد تا جهت ادعایی را با رسیدگی قضایی احراز کند، بلکه باید دلیل تحقق جهت اعاده دادرسی،

الاقتضاء، پیوست

است اعاده دادرسی باشد و این یکی از وجوه افتراق بین این طریق شکایت با طرقی مانند تجدیدنظر و اعتراض شخص ثالث است.^{۵۹} قانون گذار مندرجات و پیوست های مختلفی را معین کرده است تا در دادخواست اعاده دادرسی درج گردد. ماده ۴۳۵ قانون جدید آیین دادرسی مدنی در این زمینه اشعار می دارد که «در دادخواست اعاده دادرسی مراتب زیر درج می گردد:

- ۱- نام و نام خانوادگی و محل اقامت و سایر مشخصات درخواست کننده و طرف امر،
- ۲- حکمی که مورد درخواست اعاده دادرسی است،
- ۳- مشخصات دادگاه صادرکننده حکم،

۴- جهتی که موجب درخواست اعاده دادرسی شده است.^{۶۰} نکته ای که دادگاه صالح باید به آن دقت کند وجود این مندرجات و پیوست ها همراه با دادخواست اعاده دادرسی است. توجه به این امر باعث می شود تا دادگاه صالح «بدواً در مورد قبول یا رد درخواست اعاده دادرسی قرار لازم را صادر کند»^{۶۱} در نتیجه از اطاله دادرسی و کندی آن جلوگیری به می شود. بند دوم- اطاله دادرسی ناشی از رعایت نکردن حدود قاعده اعتبار امر قضاوت شده:

به جهت این که نظارت دقیق بر دعوی مطروحه وجود ندارد، اشخاص ممکن است با تغییر زمان، مکان و... مجدداً اقدام به اقامه دعوی مشابه با همان طرف و سبب و موضوع واحد، کنند. همان طور که قبلاً در جای دیگری اشاره شد، با راه اندازی شبکه واحد اطلاع رسانی قضایی در کشور می توان به این مشکل، که یکی از موجبات مهم اطاله دادرسی در نظام قضایی ماست، چیره شد. در حقوق ایران، در بند ۶ ماده ۸۴ قانون جدید آیین دادرسی مدنی، این قاعده به عنوان یکی از اسباب ایرادات، ذکر شده است: «دعوی طرح شده سابقاً بین همان اشخاص یا اشخاصی که اصحاب دعوا قائم مقام آنان هستند، رسیدگی شده و نسبت به آن حکم قطعی صادره شده باشد».

معنای قاعده این است که «حکم دادگاه که درباره اختلافی صادر می شود رسیدگی دوباره به آن اختلاف را، علی الاصول، غیرممکن می سازد».^{۶۲} یا «به تصمیم قطعی دادگاه اعتبار ویژه ای داده شده است که به موجب آن هیچ مرجعی نمی تواند حکم را معلق کند یا با صدور تصمیم مخالف، آثار آن را از بین ببرد. همین که رأی دادگاه در موضوعی اعلام شد، احترام آن بر اصحاب دعوا واجب است. شخصی که از مفاد حکم ناراضی است تنها می تواند از راه های پیش بینی شده در قوانین نقض آن را بخواهد ولی حق

ندارد از نو همان موضوع را مطرح سازد».^{۶۳} در سال های اخیر با ایجاد «شعب تشخیص» دیوان عالی و همچنین با اعطای اختیار «اعتراض به آرای شعب تشخیص» به رئیس قوه قضاییه بر اساس تبصره ۲ ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب (مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸)، بیش ترین صدمه به اعتبار این قاعده، زده شده است و این امر جز اطاله دادرسی و نرسیدن محکوم له، به حق خود، حتی بعد از اظهار نظر شعبه تشخیص به همراه نداشته است. پس از تحولاتی که قانون آیین دادرسی مدنی پیدا کرده است و با جمع قوانینی که در این زمینه وجود دارد، مفهوم «اعتبار امر

نکته ای که ممکن است دادگاه ها به آن توجه نکنند و پرونده با اطاله دادرسی مواجه شود این است که صرف ادعای وجود یکی از جهات اعاده دادرسی دادگاه را مکلف نمی کند که درخواست اعاده دادرسی را بپذیرد تا جهت ادعایی را با رسیدگی قضایی احراز کند

قضاوت شده» را بدین گونه می توان ارائه کرد:^{۶۴} ۱- صدور رأی قاطع دعوا، خواه به صورت حکم باشد یا قرار، از طرف هر دادگاه که صادر شود «اعتبار امر قضاوت شده» را دارد و مانع از طرح و رسیدگی مجدد همان دعوا است. احتمال دارد که رأی صادره بارها مورد تجدیدنظر قرار گیرد، ولی درهرحال سرنوشت حق باید در همان دعوی نخستین معلوم شود و همان دعوا را دوباره نمی توان طرح کرد. به بیان دیگر امکان تجدیدنظر در حکم با اعتبار امر قضاوت شده منافات ندارد. این نتیجه را بدین گونه می توان توجیه و تأیید کرد:

مقصود از «حکم قطعی» مندرج در بند ۶ ماده ۸۶ قانون جدید آیین دادرسی مدنی حکم قاطع دعواست که از سوی دادگاه صادر می شود.^{۶۵} این تفسیر نه تنها از لحاظ تاریخی تأیید می شود، منطقی نیز هست زیرا امکان طرح دوباره دعوی که نسبت به آن حکم قطعی (قاطع) صادر شده است، احتمال صدور احکام متعارض را به وجود می آورد که با مبانی آیین دادرسی مدنی منافات دارد.^{۶۶}

۲- رأی قطعی اعتبار امر مختوم را دارد، منتها این قطعیت در ۲ مرحله باید مورد توجه قرار گیرد: اول) رأی قطعی پیش از مرحله دادخواهی در شعبه تشخیص؛ در این مرحله ظرف مدت ۱ ماه می توان دادخواهی کرد. ولی رسیدگی شعبه تشخیص منوط بر این است که رأی برخلاف نص صریح قانون یا مخالف مسلمات فقه باشد.

دوم) رأی قطعی پس از اظهار نظر شعبه تشخیص؛ در این مرحله تصمیم شعبه تشخیص و مفاد حکم قابل تغییر نیست، مگر این که خلاف بین شرع باشد. پس، ادعای مخالفت حکم با قانون پذیرفته نیست، حتی اگر مخالفت بین باشد. به همین جهت مرجع تمیز مخالفت تنها رئیس قوه قضاییه است که به دلیل حمایت از قواعد شرعی، در امر مختوم دخالت می کند.

با وجود این چون رئیس قوه قضاییه به تنهایی نمی تواند به همه شکایات ها رسیدگی کند، در عمل یک یا چند قاضی معتمد او عهده دار تمیز مخالفت رأی قطعی و مختوم با شرع می شوند و رسیدگی در سطح محدودتر، نوعی تجدیدنظر استثنایی است. وانگهی این اختیار استثنایی سبب سلطه و اعتبار اخلاقی رئیس قوه قضاییه بر دادگستری می شود و آزادی اندیشه قضاوت را محدود می کند.

نکته قابل توجه که باید به آن اشاره کرد این است که اصطلاح «اعتبار امر قضاوت شده» و «حاکمیت امر مختوم» با یکدیگر تفاوت دارند؛ در صورتی که حکم از راه های اعتراض و تجدیدنظر (پژوهش) و فرجام قابل شکایت نباشد و در زمره احکام نهایی درآیند، می گویند «دعوا مختومه» است. (تبصره ماده ۲۲ قانون ثبت) اما آن گاه که رأی وصف «قطعی» می باید از «اعتبار امر قضاوت شده» استفاده می کند و هیچ دعوی حق شنیدن دوباره را ندارد.^{۶۷} (بند ۶ ماده ۸۴ قانون جدید آیین دادرسی مدنی)

و گزینش قضاوت رجوع رک دکتر عبدالله شمس همان منبع - ج ۱ ش ۲۶۹ به بعد

۲۸- شمس - دکتر عبدالله - همان منبع - ج ۱ ش ۲۶۷

۲۹- آخوندی - دکتر محمود - آیین دادرسی کیفری - ج دوم - ش ۴۳۰

۳۰- شمس - دکتر عبدالله - همان منبع - ج ۱ ش ۴۳۰

۳۱- اصل ۱۶۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مقرر می دارد: قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد به استناد منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید و نمی تواند به بهانه سکوت یا نقض یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد.

۳۲- آخوندی - دکتر محمود - همان منبع - ج ۲ ش ۴۳۰

۳۳- جهت مطالعه بیشتر در این مورد رک دکتر عبدالله شمس - همان منبع - ج ۱ - شماره ۳۷ به بعد

۳۴- شمس - دکتر عبدالله - همان منبع - ج ۲ ش ۵۸۹

۳۵- کاتوزیان - دکتر ناصر - اعتبار امر قضاوت شده - چاپ ششم - بهار ۸۳ - ش ۱

۳۶- این تقسیم بندی از کتاب آیین دادرسی مدنی دکتر شمس - ج ۲ - ش ۵۹۳ - اقتباس گردیده است

۳۷- شمس - دکتر عبدالله - همان منبع - ج ۲ ش ۵۹۵

۳۸- شمس - دکتر عبدالله - همان منبع - ج ۲ ش ۵۹۵-۱

۳۹- تبصره ۲ ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب

۴۰- عملاً مرجع صالح شعبه هم عرض شعبه تشخیص است زیرا مرجع بالاتر از شعبه تشخیص وجود ندارد،

۴۱- شمس - دکتر عبدالله - همان منبع - ج ۳ ش ۶۳۵-۱۸

۴۲- لایحه ای در دستور کار مجلس است که به موجب آن بعضی جرائم و نیز دعوی جزئی از شمول شعب تشخیص خارج می شوند.

۴۳- شمس - دکتر عبدالله - همان منبع - ج ۳ ش ۶۳۵-۱۶

۴۴- شمس - دکتر عبدالله - همان منبع - ج ۳ ش ۶۳۶

۴۵- شمس - دکتر عبدا . . . همان منبع ، ج ۲ ش ۶۳۷ ، در مورد مطالعه اثر تعلیقی و انتقالی رک به همان منبع - ش ۷۶۴ به بعد

۴۶- ماده ۳۰۵ قانون جدید آیین دادرسی مدنی - اعلام می دارد: محکوم علیه غایب حق دارد به حکم غیابی حق دارد به حکم غیابی اعتراض نماید . این اعتراض وخواهی نامیده می شود . دادخواست

پی نوشت

۱- ماده ۴۸ قانون جدید آیین دادرسی مدنی . . .

۲- ماده ۴۹ از همان قانون .

۳- ابراهیمی - زین العابدین - مقاله بررسی علل طاله دادرسی در محاکم عمومی جمهوری اسلامی ایران - مجله کانون وکلای مرکز شماره ۱۷۰ .

۴- شمس - دکتر عبدالله - همان منبع - ج ۲ ش ۴۵۵

۵- ماده ۲۵۷ قانون جدید آیین دادرسی مدنی .

۶- ماده ۲۶۰ از همان قانون .

۷- ماده ۲۶۱ از همان قانون .

۸- ماده ۲۵۸ از همان قانون .

۹- ماده ۲۶۴ از همان قانون .

۱۰- رک . م ۲۶ قانون کانون کارشناسان رسمی دادگستری مصوب ۱۳۸۱/۱/۱۸ .

۱۱- ماده ۲۶ قانون . کارشناسان رسمی دادگستری مصوب ۱۳۸۱/۱/۱۸ بندهای ۷ تا ۱۲ .

۱۲- ماده ۲۶۲ قانون جدید آیین دادرسی مدنی .

۱۳- ماده ۲۶۳ قانون جدید آیین دادرسی مدنی .

۱۴- شمس - دکتر عبدالله - همان منبع - ج ۱ ش ۱۳۰

۱۵- ماده ۱۰ ق . ت . د . ع . ا . (مصوب ۱۳۷۳) ، چنین بیان می دارد : هر حوزه قضایی به تعداد لازم شعبه دادگاه . . . واحد ابلاغ . . . خواهد داشت .

۱۶- شمس - دکتر عبدالله - همان منبع ج ۱ ش ۱۳۲

۱۷- شمس - دکتر عبدالله - همان منبع ج ۱ ش ۱۳۲

۱۸- متین دفتری - دکتر احمد - آیین دادرسی مدنی و بازرگانی - ج ۱ ص ۳۴۳

۱۹- کاتبی - دکتر حسینقلی - وکالت دردنیای قدیم - مجله ی کانون وکلای دادگستری مرکز - سال ۱۹ (۱۳۴۶) شماره ۱۰۵ به نقل از دکتر عبدالله شمس همان منبع ج ۱ ش ۳۶۵

۲۰- ماده ۴۱ قانون جدید آیین دادرسی مدنی .

۲۱- ماده ۳۴۸ قانون جدید آیین دادرسی مدنی اعلام می کند : جهات درخواست تجدید نظر به قرار زیر است : . . .

د ادعای عدم صلاحیت قاضی یا دادگاه صادر کننده رأی و ماده ۳۵۲ این قانون اشعار می دارد : هرگاه دادگاه تجدید نظر ، دادگاه بدوی را فاقد صلاحیت محلی یا ذاتی تشخیص دهد رأی را نقض و پرونده را به مراجع صالح ارسال می دارد .

۲۲- ماده ۳۹ قانون جدید آیین دادرسی مدنی .

۲۳- نهج البلاغه - ترجمه محمد دشتی - خطبه ی ۱۷ صص ۶۲ و ۶۳ .

۲۴- امام خمینی - صحیفه ی نور - ج ۷ ص ۱۵۵

۲۵- امام خمینی - همان منبع - ج ۷ ص ۴۴۸

۲۶- ابراهیمی - زین العابدین - همان منبع .

۲۷- جهت مطالعه بیشتر در مورد نحوه ی استخدام

وخواهی در دادگاه صادر کننده حکم غیابی قابل رسیدگی است .

۴۷- شمس ، دکتر عبدا . . . همان منبع ، ج ۲ ش ۶۹۶

۴۸- شمس ، دکتر عبدا . . . همان منبع ، ج ۲ ش ۶۹۸

۴۹- م ۳۳۹ قانون جدید آیین دادرسی مدنی .

۵۰- ماده ۳۴۰ قانون جدید آیین دادرسی مدنی

۵۱- شمس ، دکتر عبدا . . . همان منبع ، ج ۲ ش ۷۵۴

۵۲- جهت مطالعه بیشتر رک ماهنامه قضاوت شماره ۲۰ (فروردین و اردیبهشت ۸۴) ص ۳۷ به بعد .

۵۳- شمس ، دکتر عبدا . . . همان منبع ، ج ۲ ش ۸۳۹ مکرر

۵۴- شمس ، دکتر عبدا . . . همان منبع ، ج ۲ ش ۸۴۱

۵۵- شمس - دکتر عبدالله - همان منبع - ج ۱ ش ۸۷۱

۵۶- شمس - دکتر عبدالله - همان منبع - ج ۱ ش ۹۳۹

۵۷- شمس - دکتر عبدالله - همان منبع - ج ۲ ش ۹۴۸

۵۸- شمس - دکتر عبدالله - همان منبع - ج ۲ ش ۹۴۹

۵۹- شمس - دکتر عبدالله - همان منبع - ج ۲ ش ۹۴۷ به بعد

۶۰- تبصره ماده ۴۳۵ قانون جدید آیین دادرسی مدنی .

۶۱- شمس - دکتر عبدالله - همان منبع - ج ۱ ش ۸۱۱

۶۲- کاتوزیان - دکتر ناصر - اعتبار امر قضاوتی شده در دعوی مدنی - ش ۱

۶۳- کاتوزیان - دکتر ناصر - همان منبع - ش ۲۹۱

۶۴- البته جناب آقای دکتر شمس در ج ۱ کتاب آیین دادرسی مدنی - ش ۸۱۸ چنین اظهار نظر می نمایند: قابل شدن اعتبار امر قضاوت شده برای قرارهای قاطع دعوا ، در کشور ما ، قابل دفاع نمی باشد . در حقیقت علاوه بر این که در بند ۸۴ ق . ج صراحتاً «حکم قطعی» دارای اعتباری شده ، رویه ی محاکم نیز مبین این است که بر اساس قرار رد دعوا که قبلاً صادر و قطعی شده ، دعوی دوباره اقامه شده را ، به این جهت ، نباید مردود اعلام نمود . . . مطالبه حق و اقامه دعوا حقی است که سقوط آن نیاز به تصریح قانونی دارد و هر نصی در این خصوص باید در موضع آن تفسیر شود و در مقام شک به اصل ، که همان اقامه دعواست ، رجوع شود .

۶۵- جهت مطالعه بیشتر رک کاتوزیان - دکتر ناصر - همان - شماره ۸۹ به بعد .

۶۶- کاتوزیان - دکتر ناصر - همان - ش ۱